

انصراف و نقش آن در استنباط

دکتر علی اکبر کلانتری^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۷/۹/۱۱ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۰/۱۰/۱۰)

چکیده

انصراف که در دانش اصول فقه و در مبحث مطلق و مقید، به اجمال، مورد اشاره قرار می‌گیرد، دارای اقسام متعدد و در ابواب گوناگون فقه، از جایگاه مهمی برخوردار است. این مقاله پس از بررسی مفهوم انصراف و بیان اقسام آن، به تبیین آثار آن‌ها می‌پردازد و با طرح مثال‌های گوناگون از ابواب مختلف فقه، بر نقش مهم آن در امر استنباط می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: انصراف، اطلاق، تقیید، استنباط.

۱- طرح مسأله

از مباحث اصولی که در ابواب و مسائل گوناگون فقه، نقش مهمی ایفا می‌کند و از موضوعات مورد ابتلای فقیهان محسوب می‌شود (نک: مظفر، ۱/ ۹۰، فاضل لنکرانی، ۱۱۵/۹) بحث انصراف است. این موضوع، از مباحث مرتبط با «مطلق و مقید» است و هنگام بحث از «مقدمات حکمت» مورد توجه قرار می‌گیرد.

توضیح آن‌که، براساس دیدگاه رایج در میان اصولیان (نک: خراسانی، ۳۸۸/۱، نائینی، ۵۳۲/۱، مظفر، ۱۸۹/۱) استفاده شمول و گستردگی از الفاظ مطلق، منوط به وجود مقدماتی است که از آن‌ها به «مقدمات حکمت» تعبیر می‌شود. این مقدمات براساس گفته صاحب کفایه، عبارتند از:

۱- متکلمی که لفظ مطلق را به کار برده، در مقام بیان باشد و نه در مقام اصل تشریح و یا درصدد اهمال و اجمال گویی.

1. Email: akalantari@rofe.shirazu.ac.ir.

۲- قرینه‌ای بر تعیین و تقیید در میان نباشد.

۳- قدر متیقن در مقام تخاطب،^۱ یافت نشود.

البته اصولیان پیرامون هر یک از این مقدمات و ضرورت وجود همه آن‌ها، بحث‌های گسترده‌ای دارند، ولی همه آنان، «انصراف» را از جمله قراینی می‌دانند که وجود آن، مانع از انعقاد و تحقق اطلاق است. به هر حال آن چه بحث و بررسی پیرامون این موضوع را مهم و ضروری می‌نمایاند، واقعیات ذیل است:

۱- همان‌طور که می‌دانیم، از جمله ادله اجتهادیه که در ابواب گوناگون فقه، مورد استفاده فقیهان است و فوائد و فروع گوناگونی بر آن مترتب می‌شود، «اطلاق» است و از آن‌جا که این دلیل، مبتنی بر بنای عقلا و مورد امضای شارع است (نک: مظفر: ۳۱/۱) هیچ‌کس در حجیت و اعتبار آن، مناقشه ننموده است و به همین دلیل، در صورت تحقق و محرز بودن آن، بر اصول عملیه که اختصاص به موارد شک و تحیر دارد، مقدم می‌شود. از سوی دیگر، چنان‌که خواهیم دید، انصراف، دارای اقسام و مراتبی است، و همه آن‌ها، مانع از تحقق اطلاق نیست و بی‌تردید عدم آگاهی کافی در این زمینه، زمینه‌ساز خطا در استنباط است. مرحوم مظفر می‌نویسد: «چقدر آسان است، ادعای انصراف نمودن توسط شخصی که در این زمینه، مهارت لازم ندارد! و حال آن‌که گاه، آوردن دلیل بر این‌که فلان انصراف، از کدامین نوع است، دشوار می‌باشد.» (مظفر، ۱۸۹/۱)

۲- چنان‌که اشاره گردید، فقیه، در ابواب و مباحث گوناگون فقه، با موضوع مورد بحث سروکار دارد. مرحوم مظفر، در این باره می‌نویسد: «قلمما تخلو آیه کریمه او حدیث شریف فی مسئله فقهیه عن انصرافات تدعی... و هو باب یكثر الابتلاء به و له الاثر الکبیر فی استنباط الاحکام من ادلتها. کمتر آیه کریمه یا حدیث شریفی است که در یکی از مسائل فقهی، مطرح و از انصرافات مورد ادعا، خالی باشد... این باب، بسیار مورد ابتلا است و نقش بزرگی در استنباط احکام دارد.» (همان/۱۹۰) در این فرض، چنان‌چه پژوهشگر مسائل فقه، بر این موضوع و جایگاه آن، اشراف کامل نداشته باشد و شرایط و

۱. مقصود از قدر متیقن در مقام تخاطب، مصداق یقینی مطلق است که هنگام استعمال لفظ مطلق، بین متکلم و شنونده، مورد گفتگو بوده است، مثل اینکه، متکلم، در حالی که با خدمتکار خود، پیرامون گوشت گوسفند و فوائد آن، گفتگو می‌کند، خطاب به او بگوید: «به بازار برو و گوشت بخر».

این اصطلاح، در مقابل قدر متیقن در غیرمقام تخاطب به کار می‌رود که هر لفظ مطلق، می‌تواند واجد آن باشد و هیچ اصطکاکی با انعقاد یا حجیت اطلاق ندارد. برای مثال، قدر یقینی «اکرم العالم»، عالم عادل است ولی با این وجود، اطلاق آن، نسبت به دیگر مصادیق عالم، باقی است.

مکانیزم آن را نداند، چه بسا دست از اطلاقات برداشته، به سراغ اصول عملیه‌ای برود که در صورت وجود ادله اجتهادیه، از جمله اطلاقات، نمی‌توان به آن‌ها عمل کرد (نک: انصاری، *فرائد الاصول*، ۱۹۱، سبحانی، *الوسیط*، ۲/۹۴) و گاه اجرا نمودن آن‌ها - بدون فراهم بودن زمینه و شرایط - موجب از دست دادن مصالح یا افتادن در مفاسد می‌گردد. ۳- تا جایی که نگارنده می‌داند، مسائل مربوط به این موضوع، یکجا مورد بررسی قرار نگرفته و مباحث آن، به طور کامل کاویده نشده است، و برخی، بی‌آن‌که مثال و نمونه‌ای ارائه دهند، از آن به اختصار بحث نموده‌اند. (نک: گلپایگانی، ۳۶۹/۱)

۴- مثال‌هایی که در متون اصولی برای انصراف آورده شده، بیشتر فرضی و غیر کاربردی است مانند: «انصراف لفظ آب به آب فرات برای ساحل نشینان این رودخانه و انصراف لفظ مزبور به آب دجله برای ساکنان اطراف این رودخانه» (حکیم سیدمحسن، ۵۶۱/۱) و «انصراف لفظ گوشت به گوشت گوسفند، هنگامی که مولا، به خوردن این گوشت عادت دارد و خدمتکار خود را به خرید گوشت فرمان دهد.» (بروجردی، ۵۹۹/۱) و حال آن‌که می‌توان با آوردن مثال‌های فراوان و نمونه‌های واقعی از متون فقهی، این بحث را ملموس‌تر کرد و کاربردی بودن آن را نشان داد.

به لحاظ پیشینه بحث، جست و جویها نشان می‌دهد تا پیش از صاحب کفایه، هیچ یک از اصولیان، به این بحث، توجه در خوری نشان نداده است، هر چند فقیهان از دیر باز به این موضوع توجه داشته و در ابواب گوناگون فقه، به آن استناد نموده‌اند و می‌توان در میان پیشینیان، از علامه حلی به عنوان نخستین فقیه در این عرصه نام برد. وی در بسیاری از ابواب فقه، از جمله نذر (مختلف‌الشیعه، ۸/۱۹۹)، زکات (تذکره الفقهاء، ۵/۳۳۲) و قسم (تحریر الاحکام، ۲/۱۰۱ و ۱۰۵)، سخن از انصراف به میان آورده است. و پس از وی، فقیهانی مانند شهید اول در مبحث وقف، طلاق و عتق و شهید ثانی در مبحث طلاق خلع (الروضه‌البهیه، ۶/۹۷) و مبحث وصیت (مسالک‌الافهام، ۶/۲۰۱) و محقق اردبیلی در بحث معاملات (۵۳۹/۸)، سیدمحمد عاملی در مبحث رضاع (۴۶۲/۱)، فاضل نراقی در بحث صوم (۲۲۳/۱۰) به انصراف استناد نموده‌اند.

به حسب ظاهر، در میان فقهای متأخر، صاحب جواهر بیشتر از دیگران، از این اصطلاح یاد نموده است، از جمله در مباحث مربوط به وضو (۳۹۵/۱)، غسل (۱۱۲/۲)، صلوٰة (۲۲۴/۵ و ۱۱/۶، و ۲۱۸/۱۰ و ۷/۱۱ و ۱۹۷/۱۲ و ۶/۱۳)، زکات (۱۳۸/۱۵)، حج (۳۹۵/۱۷ و ۲۰۵/۱۸ و ۲۲۹/۱۹ و ۱۹۴/۲۰)، مزارعه (۲۳/۲۷)، وقف (۳۸/۲۸)، نکاح

(۲۶/۲۹ و ۲۶۶)، قسم (۲۳۵/۲۵) و دیات (۲۶/۴۳).

فقه‌های معاصر نیز افزون بر بررسی اجمالی این موضوع در مباحث اصولی، در مسائل گوناگون فقه نیز به این موضوع اشاره نموده و به آن استناد نموده‌اند. در ادامه، ضمن تبیین مفهوم و جایگاه انصراف، به بیان اقسام و مراتب آن و نیز تأثیر هر یک از این اقسام در مبحث اطلاق پرداخته و در پایان، با یادکرد نمونه‌های متنوعی از فقه، نقش این موضوع در فرآیند استنباط، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۲- مفهوم انصراف و چگونگی تحقق آن

واژه «انصراف» در لغت، از ریشه «صرف» به معنای «ردّ الشئ عن وجهه» آمده است (ابن منظور، ۳۲۸/۷) این واژه، به معنای برگشتن، دست برداشتن و روی گردان نیز گفته شده است. (نک: همان؛ فیروزآبادی، ۲۳۶/۳ و طریحی، ۸۱/۵).

«انصراف» در اصطلاح اصولی عبارتست از: «انصراف الذهن من اللفظ الی بعض مصادیق معناه او بعض اصنافه، منصرف شدن ذهن از لفظ به بعضی از مصادیق یا برخی از اصناف معنای آن» (مظفر ۱/۱۸۹)

مقصود از این عبارت در بحث مطلق و مقید آن است که در میان مصادیق یا اصناف معنای مطلق، ذهن نسبت به بعضی از آنها انس بیشتری داشته باشد. به گونه‌ای که هرگاه لفظ مطلق استعمال شود، ذهن به آن بعض (مقید) توجه پیدا نماید.

نکته مهم آنکه، از نگاه اصولیان باید منشأ این انصراف و انس ذهن، کثرت استعمال لفظ مطلق در مقید باشد و نه کثرت افراد مقید. بر این اساس، کثرت وجودی و فراوانی افراد، یکی از مصادیق مطلق، موجب انصراف لفظ مطلق به آن مصداق نمی‌شود.

به عنوان مثال، فقیهان، اموری را در سجده نماز واجب می‌دانند، از جمله این که در هنگام انجام آن، هفت موضع معین از بدن، روی زمین قرار گیرد. پیشانی، روی چیزی قرار داده شود که سجده بر آن صحیح است؛ جایی که به عنوان سجده‌گاه در نظر گرفته می‌شود، از حدّ معینی بلندتر نباشد و... در استدلال بر این حکم، به برخی روایات، از جمله روایت امام باقر (علیه‌السلام) استشهد می‌کنند که براساس آن، پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) فرمودند: «السجود علی سبعة أعظم: الجبهة والیدین و الرکبتین والابهامین من الرجلین... سجود بر هفت استخوان انجام می‌شود: پیشانی، دو دست، سر دو زانو و انگشتان شصت پاهای... (صدوق، الخصال، ۳۴۹/۲؛ حمیری قمی، ۱۲).

حال در پاسخ به این پرسش که آیا این امور، در سجده واجب قرآن نیز لازم است یا اختصاص به سجده نماز دارد، نمی‌توان گفت، کثرت وجودی سجده نماز، موجب انصراف لفظ «السجده» در روایات مذکور، به این قسم سجده می‌شود و بنابراین امور یاد شده، در سجده واجب قرآن، لازم نیست. به خاطر همین نکته است که مرحوم نراقی، در واجب بودن این امور، تفاوتی بین این دو قسم سجده، قائل نمی‌شود و بر برخی فقیهان که وجود این انصراف را احتمال داده و از این رو در حکم مسأله، توقف کرده‌اند، اشکال می‌گیرد. (نراقی، ۳۲۰/۵)

مثال دیگر آن که علامه حلی در جواب کسانی که احکام ظهار را مخصوص همسران دائم دانسته و گفته‌اند تعبیر «نسائهم» در آیه شریفه «والذین یظاهرون من نسائهم...» (مجادله/۲) به این قسم همسران انصراف دارد، می‌نویسد: «نمنع انصراف الاطلاق الی ما ذکرتم» انصراف داشتن این اطلاق به همسران دائم را ممنوع می‌دانیم. (علامه حلی، مختلف/الشیعه، ۴۱۹/۷).

بر همین اساس، شیخ انصاری در بحث مکاسب، پس از نقل برخی روایات از جمله روایت «ثمن الکلب الذی لیس بکلب الصید سحت» (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ۱۷۱/۳ و طوسی، تهذیب، ۳۵۶/۶) می‌نویسد: «ادعای اینکه روایات مزبور، به کلب سلوقی^۱ انصراف دارد ضعیف است؛ زیرا بر فرض که غلبه وجودی - و نه غلبه در استعمال - منشأ انصراف دانسته شود، چنین غلبه‌ای در اینجا منتفی است.» (مکاسب، ۵۳/۱)

یکی از شاگردان وی، با صراحت بیشتر نوشته است: «مجرد الاکثریه لا یوجب الانصراف اصلاً» (آشتیانی، مرتضی، ۱۵۵)

لکن به نظر می‌رسد، این بیان که، کثرت وجودی افراد، موجب انصراف نمی‌شود، هرچند دیدگاه مشهور و مورد تسالم است، ولی سخنی نیست که بتوان به طور مطلق، پذیرفت؛ بلکه لازم است در این زمینه، قائل به تفصیل شد، چرا که گاه ممکن است شیوع و فراوانی افراد یک مصداق (از مصادیق مطلق) به حدی برسد که بتوان آن را قرینه بر تقیید دانست، زیرا در این صورت، متکلمی که در مقام بیان است، می‌تواند بر آن به عنوان یک قید، تکیه کند، و این امر، از نظر عرف و عقلاً نیز مورد پذیرش است. به دیگر سخن، حجیت مطلق و جواز تمسک به آن، مادامی است که قرینه‌ای عقلایی برخلاف آن یافت نشود، پس با پیدا شدن چنین قرینه‌ای - هر چند ناشی از کثرت

۱. منسوب به سلوق و آن منطقه‌ای است در یمن. (ابن منظور، ۳۳۶/۶).

وجودی - لازم است، ظهور قرینه را بر ظهور ذی‌القرینه مقدم داشت.

از نظر مرحوم نائینی، سبب این تقدیم آن است که اصالة الظهوری که در جانب قرینه جاری می‌شود، بر اصالة الظهوری که در جانب ذی‌القرینه، جریان می‌یابد، حکومت دارد. (نائینی/۵۰۵). و مقصود وی از حکومت، چنان‌که از برخی عبارات او در مبحث عام و خاص روشن می‌شود (همان/۵۳۵) آن است که شک ما در این‌که متکلم، از ظاهر ذی‌القرینه، چه معنایی اراده کرده، مسبب و ناشی از این شک است که چه معنایی از ظاهر قرینه اراده کرده است و این شک، با اجرا کردن اصالة الظهور در ناحیه قرینه و تمسک کردن به ظاهر آن، بر طرف می‌شود. به عکس، چنان‌چه اصالة الظهور در جانب ذی‌القرینه را مقدم بداریم، این شک در جانب قرینه، بر حال خود باقی است. (همان).

باید گفت در این‌که ظهور قرینه بر ظهور ذی‌القرینه مقدم می‌شود، تردیدی نیست، ولی به نظر می‌رسد بهتر است در این مورد، به جای حکومت، تعبیر به «ورود» کرد چرا که براساس اصطلاح مشهور، حکومت در جایی مطرح است که لسان دلیل حاکم، نسبت به دلیل محکوم، لسان شرح و تفسیر و بیان باشد و این امر - دست‌کم در بسیاری از موارد قرینه نسبت به ذی‌القرینه - محقق نیست و حال آن‌که تعبیر به ورود، در موردی که با به کارگیری دلیل وارد، موضوع دلیل مورود، از بین برود، صحیح است. (نک: خراسانی، ۳۵۰/۲، مظفر، ۲۲۴/۲)

به هر حال، چنان‌چه کثرت وجودی یک مصداق، موجب قرینیت شود، نباید در مقدم داشتن آن بر اطلاق و انصراف مطلق به آن تردید کرد. البته همان‌طور که اشاره گردید، این سخن، تنها در صورت احراز قرینیت و قطع به آن است، یعنی در موردی که متکلم بتواند در مقام بیان و افاده، بر آن تکیه کند، و این حقیقتی است که بسیاری از اصولیان به آن اشاره کرده‌اند. (نک: رشتی، ۵۵، آشتیانی، محمدحسن، ۱۷۲/۱، تبریزی، ۷۵، گلپایگانی، ۷۶/۱ و ۵۷/۲) بنابراین بدیهی است، اگر قرینیت کثرت وجودی محرز نشد، انصراف لفظ مطلق به مصداق کثیرالوجود، منتفی است.

ولی در این فرض، با این پرسش مواجهیم که آیا احتمال قرینه بودن کثرت وجودی، موجب بروز اجمال در لفظ مطلق و از دست رفتن ظهور آن می‌شود؟ پاسخ مرحوم نائینی به این پرسش مثبت است. وی در مبحث مقدمه واجب می‌نویسد: «ان الکلام لو کان مکتنفا بما یحتمل کونه قرینه لسقط عن الظهور». چنان‌چه در خلال کلام، چیزی باشد که احتمال قرینه بودن آن می‌رود، کلام از ظهور می‌افتد، (نائینی، ۱۵۹/۱) ولی

برخی دیگر از اصولیان، در این زمینه، موضعی منفی دارند. یکی از ایشان می‌نویسد: «کما انه مع الشک فی وجود القرینه، او المعارض لا يجوز رفع الیدعن الظواهر کذلک مع الشک فی کون الموجود قرینه او معارضا». همان‌گونه که در صورت شک در وجود قرینه یا معارض، نباید دست از ظواهر برداشت، در صورت شک در قرینه بودن موجود یا معارض بودن آن نیز چنین است. (تبریزی، ۸۳)

از نظر نگارنده، دیدگاه دوم، از قوت کافی برخوردار است؛ چرا که به طور کلی، باید مباحث الفاظ و ظهورات کلامی را با معیارهای عرفی و عقلایی سنجید و بدیهی است عقلا، مادامی که به قرینه‌ای قطعی برخلاف ظاهر کلام دست نیافته‌اند، به همان ظاهر عمل کرده، به احتمال خلاف آن اعتنا نمی‌کنند، در غیر این صورت، باب تفهیم و تفاهم در بسیاری از ظواهر و عمل کردن به آن‌ها، مسدود خواهد شد، چرا که اگر نگوییم در همه موارد، دست کم در بسیاری موارد، وجود قرینه یا قرینیت امر موجود، محتمل است.

به دیگر سخن، می‌توان شک در قرینه بودن امر موجود را از موارد عمل به اصالة عدم القرینه دانست که از اصول پذیرفته شده در علم اصول است. (نک: خراسانی، ۶۵/۲، حکیم، سیدمحمدتقی، ۲۲۵، گلپایگانی، ۶۵/۲ آشتیانی، محمدحسن، ۱/ ۱۰۵)

امام خمینی(ره) در این باب می‌نویسد: «ان اصالة عدم القرینه ترجع الی اصالة الظهور ای العقلاء یحملون الکلام علی ظاهره حتی تثبت القرینه و لهذا تتبع الظهورات مع الشک فی قرینة الموجود». اصالة عدم القرینه، به اصالة الظهور برمی‌گردد، یعنی عقلا، کلام را بر ظاهرش حمل می‌کنند تا وقتی که قرینه (ای برخلاف آن) ثابت گردد. و به همین سبب، در صورت شک در قرینیت امر موجود، ظهورات کلام، پیروی می‌شود. (امام خمینی، انوارالهدایه، ۲۴۱/۱)

فشرده سخن آن که اگر فراوانی افراد برخی از مصادیق مطلق، موجب ظهور عرفی شود به گونه‌ای که بتوان آن را از مجاری اصالة الظهور و قرینه بر تقييد دانست، آن موجب انصراف است. این نکته مهمی است که گاه در کلمات فقیهان نیز به آن تصریح شده است. برای نمونه، صاحب مستندالشیعه، ضمن مباحث وضو، در اشکال به برخی از فقیهان که صرف فراوانی و کثرت وجودی را موجب انصراف دانسته، می‌نویسد: «ان انصراف المطلق الی الشائع الوجودی انما هو اذا صلح الشیوع قرینه لارادته و کانت مفهومة لها». انصراف داشتن لفظ مطلق به مصداقی که به لحاظ وجودی، شایع است، در جایی مورد قبول است که شیوع بتواند قرینه‌ای بر اراده آن مصداق باشد و آن را بفهماند.

(نراقی، ۲۲۱/۲)

و بر همین اساس، در مثال پیشین یعنی اموری که در سجده نماز واجب است، چنانچه قرینیت کثرت وجودی و رسیدن آن به این مرحله از ظهور، محرز شود، می‌توان امور یاد شده را مخصوص سجده نماز دانست و برخلاف مرحوم نراقی، قائل به تعمیم آن‌ها به سجده واجب قرآن نشد. و این که صاحب عروه و شماری از فقیهان معاصر (مانند: امام خمینی (ره) و مرحوم خوئی و آیت‌الله سیدمحمدرضا گلپایگانی) در حاشیه‌های خود بر این کتاب، همه یا برخی از امور یاد شده را به سجده قرآن تعمیم نداده و حداکثر در این زمینه، قائل به احتیاط شده‌اند. (نک: یزدی، ۵۳۱/۱) هم‌چنان که می‌توان با توجه به این دیدگاه، تعمیم احکام ظهار به همسران غیردائم را قابل درنگ و تأمل دانست و برخلاف علامه حلی، سخن از اختصاص آن‌ها به همسران دائم به میان آورد.

۳- جایگاه انصراف

چنان‌که اشاره گردید؛ بررسی موضوع انصراف، از مباحث مرتبط با مبحث «اطلاق» است و باید آن را در پیوند با «مقدمات حکمت» ارزیابی نمود. از همین رو، وارد نمودن آن در مبحث عام و خاص و بهره‌گیری از آن در عام‌های قرآنی و روایی صحیح نیست؛ چنان‌که مرحوم نراقی، در یکی از مسائل صوم، انصراف عام به شیء رایج و متعارف که مورد استناد برخی از فقیهان قرار گرفته است را اشتباه دانسته و در رد آن نوشته است: «الانصراف الی المعتاد - لو سلم - فانما هو فی المطلق دون العام». انصراف به شیء عادی و متعارف - اگر اصل انصراف را در این زمینه، بپذیریم - در مورد لفظ مطلق است نه عام. (نراقی، ۲۲۳/۱۰)

این دیدگاه، می‌تواند مبتنی بر تمایزی است که میان مطلق و عام وجود دارد؛ زیرا این دو، هر چند در برخی جهات مانند برخورداری از شمول، مشابه هستند، ولی تفاوت‌هایی نیز با هم دارند، از جمله این‌که شمول موجود در عام، «افرادی» است ولی شمول در مطلق، «احوالی و صفاتی». و نیز عموم، محدود به الفاظ و صیغه‌های معینی مانند الفاظ «کل»، «جمیع»، «جمع دارای الف و لام» و... است در حالی که اطلاق، از این حیث، با محدودیت کم‌تری مواجه است، به گونه‌ای که در اعلام شخصی مانند زید و عمرو و برخی جمله‌ها مانند صیغه امر و نهی نیز قابل جریان است. هم‌چنین دلالت عام بر عموم و شمول، مبتنی بر وضع و قرارداد است و حال آن‌که دلالت مطلق بر آن، براساس عقل و مقدمات حکمت می‌باشد.

به نظر می‌رسد تکیه مرحوم نراقی در سخن فوق؛ بیش‌تر بر تفاوت اخیر باشد. چرا که براساس آن، عنصر تعیین‌کننده مدلول عام، چیزی جز وضع و قرارداد نیست. بنابراین، تا وقتی که قرینه و مخصّصی برخلاف آن یافت نشود، باید بدان ملتزم بود و هیچ یک از عالمان اصول، از انصراف، به عنوان قرینه‌ای برخلاف مدلول عام، یاد نکرده‌اند؛ حال آن‌که ایشان، انصراف را از قراینی دانسته‌اند که وجود آن، از انعقاد اطلاق یا حجیت آن جلوگیری می‌کند.

این نهایت چیزی است که به نظر نگارنده می‌توان در توجیه سخن مرحوم نراقی گفت. ولی سخن وی، از جهاتی مورد اشکال است. نخست این‌که برخی از تفاوت‌های یاد شده میان عام و مطلق، قابل ملاحظه و نقد است، چنان‌که به گفته‌ی برخی محققان، کلمه «البيع» در آیه شریفه «أحلّ الله البيع» (بقره/۲۷۵)، از مصادیق عام و مفید استغراق و شمول است ولی عمومیت و استغراق آن، مبتنی بر مقدمات حکمت است و در نقطه مقابل، کلمه «أی» در جمله «تصدّق علیّی فقیر» از مصادیق مطلق است و حال آن‌که شمول در آن، مستند به وضع و قرارداد می‌باشد.^۱ (نک: حسینی یزدی فیروزآبادی، ۲۳۶/۲) بنابراین، فرق اخیر میان عام و مطلق که به حسب ظاهر، تکیه‌گاه اصلی مرحوم نراقی بود، با اشکال جدی مواجه است.

دوم این‌که چنان‌که گذشت، الفاظ دلالت‌کننده بر اطلاق، نسبت به الفاظی که مفید عموم است، با محدودیت کم‌تری مواجه است، تا جایی که می‌توان لفظ عام را نیز دارای اطلاق دانست. برای مثال کلمه «العلماء» در گزاره «اکرم العلماء» که از مصادیق قطعی عام است، از جهت صفاتی مانند عادل و فاسق بودن و یا بخیل و سخاوتمند بودن افراد آن، دارای اطلاق است. در کلمات برخی از اصولیان نیز به این نکته اشاره شده است. (نک: خراسانی، ۳۳۴/۱-۳۳۵).

سوم این‌که هر چند ممکن است عالمان اصول، از انصراف به عنوان قرینه‌ای که می‌تواند عام را تخصیص بزند، یاد نکرده باشند، ولی افزون بر این‌که سکوت آنان در این زمینه، دلیل بر مخالفت آنان نیست، استفاده فراوان فقیهان از انصراف در مصادیق

۱. این اشکال و اشکالات دیگری که متوجه برخی از تفاوت‌های مزبور است، موجب شده یکی از محققان علم اصول، تفاوت میان عام و مطلق را به گونه‌ای دیگر طرح کند و آن این‌که مفاد عام، استغراق و شمول، به گونه عطف به «او» است، برای مثال، معنای «اکرم العلماء» وجوب اکرام این عالم و آن عالم و آن عالم و... است و حال آن‌که مفاد مطلق، شمول به گونه عطف به «او» است از باب مثال، معنای «اکرم عالما»، وجوب اکرام این عالم یا آن عالم یا آن عالم است. (نک: حسینی یزدی فیروزآبادی، ۲۳۶/۲).

گونگون عام، نشانه این است که بحث انصراف در عام نیز قابل جریان است، چنان که صاحب ریاض در باب ملاحظه می‌نویسد: «ان عموم الآیه والسنة یحتمل قریبا الانصراف بحسب السیاق و الغلبة الی المدخول بها خاصة». احتمال زیاد می‌دهیم با توجه به سیاق و غلبه، عموم آیه لعان (النور/۷۶) و روایت مربوط به این موضوع، تنها به زن مدخول بها انصراف داشته باشد. (طباطبایی، سیدعلی، ۲/۲۱۶)

۴- اقسام و مراتب انصراف

عبارت‌های اصولیان در بیان اقسام و مراتب انصراف، مختلف است. مرحوم مظفر آن را دارای دو قسم دانسته و نوشته است: «گاهی انصراف، ناشی از ظاهر بودن لفظ (مطلق) در مقید است؛ به این معنا که خود لفظ، به سبب کثرت استعمال آن در مقید و شایع بودن اراده مقید از آن، انصراف به مقید دارد، و گاهی، ناشی از این امر نیست، بلکه منشأ آن، اسباب بیرونی مانند غلبه وجود یا سروکار داشتن فراوان با آن است، مانند انصراف ذهن از لفظ آب در عراق به آب دجله یا فرات که لفظ مزبور، هیچ تأثیری در این انصراف ندارد.» (مظفر، ۱/۱۸۹)

برخی دیگر، از همین دو قسم، تحت عنوان «بدوی» و «استمراری» یاد نموده است (سبحانی، المحصول فی علم الاصول، ۲/۶۱۹) ولی بعضی دیگر مانند آیت‌الله نایینی و آیت‌الله ضیاءالدین عراقی آن را دارای اقسام سه‌گانه می‌دانند. آقای نایینی معتقد است: «گاهی انصراف، از غلبه وجود در خارج، ناشی می‌شود؛ مانند انصراف لفظ آب در بغداد به آب دجله که آن را انصراف بدوی می‌نامند و این قسم انصراف با کمترین التفات، زایل می‌شود و گاهی، از تشکیک در ماهیت - به حسب فهم عرفی^۱ - ناشی می‌شود، و این خود بر دو قسم است؛ زیرا تشکیک، در برخی موارد، به گونه‌ای است که عرف، بعضی مصادیق خارجی را از افراد لفظ نمی‌داند، به همین سبب، لفظ از آن انصراف دارد مانند انطرف لفظ «مالایوکل لحمه» از انسان. و گاهی به گونه‌ای است که عرف شک می‌کند که آیا فرد، مصداق لفظ مطلق می‌باشد یا خیر و در نتیجه، لفظ به غیر آن فرد انصراف دارد. مانند انصراف لفظ آب به غیر از آب زاج و آب گوگرد. (نایینی، ۱/۵۳۲ و عراقی،

۱. این قید، بدان سبب است که گفته‌اند تشکیک در ماهیت و اختلاف آن به لحاظ شدت و ضعف و تقدم و تأخر و مانند آن، از نظر عقل و با قطع نظر از مفاهیم عرفی محال است. (نک: صدرالمآلهین، ۶۸۵/۱، طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۶۲/، روحانی، ۲/۲۹۹).

۵۷۵/۱-۵۷۶) در این میان، آیت‌الله حکیم با نگاهی جامع، از شش قسم انصراف به ترتیب زیر نام می‌برد:

۱- انصراف خطوری: به این معنا که صرفاً، برخی از افراد یا اصناف به ذهن خطور کند و هیچ شک و تردیدی در پی نداشته باشد. مانند خطور نمودن آب فرات به ذهن از لفظ آب برای کسی که در ساحل این رودخانه زندگی می‌کند.

۲- تشکیک بدوی: عبارت است از انصرافی که موجب شک می‌شود ولی با درنگ و تأمل، از بین می‌رود.

۳- انصرافی که موجب شک ماندگار می‌شود.

۴- انصرافی که موجب پیدایش ظهوری جدید در کلام می‌گردد.

۵- انصرافی که موجب پیدایش اشتراک در لفظ می‌شود.

۶- انصرافی که موجب نقل می‌گردد. (حکیم، سیدمحسن، ۵۶۱/۱)

البته تفکیک بین دو صورت نخست و آن‌ها را دو قسم جداگانه محسوب کردن، خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد، زیرا طرح اقسام گوناگون، آن‌گاه موجه است که بر هر قسم، اثر و حکمی خاص بار شود. در غیر این صورت، لازم است آن‌ها را یک قسم ملحوظ کرد و تحت عنوانی واحد (مانند انصراف بدوی) مورد بررسی قرار داد. چنان‌که خواهیم گفت، این دو قسم، دارای اثری واحدند. ولی به هر حال، به دلیل جامع بودن این عبارت نسبت به عبارت‌های پیشین، براساس همین اقسام، آثار آن‌ها در بحث مطلق و مقید مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۵- کدام قسم، مانع از پیدایش یا حجیت اطلاق است؟

مهمترین بخش این مقاله آن است که روشن شود کدام یک از اقسام شش‌گانه فوق از انعقاد و پیدایش اطلاق جلوگیری می‌کند و یا در صورت انعقاد آن، مانع از حجیت و تمسک بدان می‌گردد؟

برخی از اصولیان، به این پرسش، پاسخی اجمالی داده‌اند؛ مانند امام خمینی (ره) که به اختصار گفته است: «اگر در باب مطلق و مقید، انصراف یا قرینه دیگری (برخلاف اطلاق) باشد، اطلاق، از اساس منتفی خواهد شد.» (امام خمینی (ره)، ۷۲/۲)

صاحب کفایه نیز به اجمال می‌نویسد: «لا اطلاق له فیما کان له الانصراف الی خصوص بعض الافراد او الاصناف لظهوره فیہ او کونه متیقنانه ولو لم یکن ظاهراً فیہ»

بخصوصه حسب اختلاف مراتب الانصراف کما انه منها ما لا یوجب ذا و لا ذاک بل یکون بدویا زائلا بالتأمل، کما انه منها ما یوجب الاشتراک او النقل». در صورتی که لفظ مطلق، به خصوص بعضی افراد یا اصناف، انصراف داشته باشد، اطلاقی برای آن وجود ندارد زیرا در همان بعض، ظهور دارد یا اینکه آن بعض، قدر متیقن از آن مطلق خواهد بود؛ اگرچه لفظ مطلق، ظهور در آن نداشته باشد، بر حسب گوناگونی مراتب انصراف، همانگونه که برخی از مراتب انصراف، به گونه‌ای است که نه موجب ظهور می‌شود و نه قدر متیقن، بلکه بدوی است و با درنگ، بر طرف می‌شود، همچنان که برخی از مراتب انصراف، موجب اشتراک و یا نقل می‌گردد^۱ (خراسانی، ۱/ ۳۸۸).

ولی برخی دیگر از اصولیان، با اندکی تفصیل به توضیح اقسام یادشده پرداخته‌اند در ادامه، نقش و تأثیر هر یک از این اقسام، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

قسم نخست: انصراف خطوری

این قسم، چنان که در عبارت آیت‌الله سیدمحسن حکیم نیز آمده (حکیم، ۱/ ۵۶۱) موجب هیچ‌گونه شک و تردید در مدلول لفظ مطلق نخواهد شد و می‌توان در صورت نیاز، به اطلاق آن استناد نمود.

قسم دوم: انصراف بدوی

این قسم نیز، همان‌طور که بسیاری از اصولیان تصریح کرده‌اند (نایینی، ۱/ ۵۳۲، مظفر، ۱۸۹/۱، عراقی، ۱/ ۵۷۶، خوبی، ۵/ ۳۷۳، سبحانی، *المحصول فی علم الاصول*، ۲/ ۶۲۰)، مانع از انعقاد اطلاق و یا مزاحم با حجیت آن نخواهد بود و در این فرض، تمسک به اصالة الاطلاق، خالی از هرگونه اشکال است؛ زیرا به علت بدوی بودن آن، با

۱. ممکن است در این‌جا با این اشکال شود که پیدایش اشتراک یا نقل، منوط به آن است که استعمال مطلق در مقید، استعمال مجازی دانسته شود؛ زیرا فرض اشتراک یا نقل، آن‌گاه متصور است که لفظ مطلق، به طور مجاز در مقید استعمال شود و این استعمال، به مرور زمان افزایش یابد به گونه‌ای که معنای دوم (مقید) نیز، معنای حقیقی محسوب شود و دیگر احتیاجی به قرینه نباشد (پیدایش مشترک) و یا این که معنای اول، به کلی مهجور شود (پیدایش نقل). حال آن‌که براساس دیدگاه مشهور در میان اصولیان، استعمال لفظ مطلق در مقید، استعمال مجازی نیست. ولی همانگونه که صاحب کفایه (خراسانی، ۱/ ۳۸۸) و برخی از محشیان آن (مشکینی، ۱/ ۳۸۸) نیز اشاره می‌کنند، این اشکال وارد نیست؛ زیرا اینکه لفظ مطلق به همراه انصراف، در مقید استعمال شود، از باب تعدد دالّ و مدلول است نه از باب وحدت دالّ؛ تا اینکه با مبنای مشهور، سازگار نباشد. اشکال آن‌گاه وارد است که لفظ مطلق، به تنهایی و به طور مجازی در مقید استعمال گردد.

اندکی درنگ از بین می‌رود. به دیگر سخن، اقتضای اصالة الظهور که مبتنی بر بنای عقلا است و از سوی شارع نیز مورد ردع و تخطئه واقع نشده، آن است که به اطلاق کلام تمسک کرده و به احتمال خلاف آن اعتنا نشود و چنان که می‌دانیم، سیره عقلا در عمل کردن به ظواهر کلام، از مواردی است که ردع نشدن آن از سوی شارع، به منزله مورد امضا بودن آن توسط وی است. زیرا بدیهی است شارع نیز مانند دیگر عقلا، در محاورات و نقل و انتقال مقصود خود، به ظواهر کلام اعتماد نموده و در این عرصه، شیوه جدیدی ابداع نکرده است.^۱

این قسم انصراف، همانگونه که شهید آیت‌الله صدر نیز یادآور می‌شود (صدر، ۲۱۳/۱)، تنها نتیجه انس ذهن به فردی خاص و مصداقی معین از افراد و مصادیق معنا است و هیچ تأثیری در مناسبت لفظ و معنی و ارتباط میان آن دو ندارد. از این رو، یکی از فقیهان مشهور، در پاسخ کسانی که در مبحثی از طهارت، به انصراف تمسک کرده‌اند می‌نویسد: «علی تقدیر تسلیم الانصراف فهو بدوی منشأ انس الذهن یرتفع»، این انصراف، بر فرضی که وجود داشته باشد، بدوی و ناشی از انس ذهن است. و - با درنگ - برطرف می‌شود. (همدانی، ۸/۱) نیز فقیهی دیگر در یکی از مباحث بیع فضولی گفته است: «اما دعوی الانصراف فلو سلمت فهو من الانصرافات البدویة... التي لا عبرة به». اما ادعای انصراف، به فرض آن که وجود داشته باشد، از انصرافات بدوی و فاقد اعتبار است. (آل بحر العلوم، ۲/۲۰۳)

قسم سوم: انصرافی که موجب شک ماندگار می‌شود.

باید گفت این قسم انصراف، سبب بروز اجمال در کلام می‌گردد و سبب این امر، چنان که در کلام آیت‌الله نایینی نیز آمده (نایینی، ۵۳۲/۱) آن است که کلام در این فرض، محفوف و همراه با چیزی شده که صلاحیت قرینه بودن بر تقیید دارد. بنابراین

۱. در برخی موارد مانند مورد فوق، به دلیلی که اشاره شد، عدم ردع شارع، به منزله امضای او است، ولی در پاره‌ای موارد مانند سیره عقلا در رجوع کردن به اقوال عالمان لغت به عنوان اهل خبره، عدم ردع اشاره از این سیره، دلیل بر امضای آن نیست، زیرا رجوع به عالمان لغت، به سبب جهل به معانی لغات و از باب رجوع کردن به اهل فن، جهت برطرف کردن جهل است و این امر، در مورد شارع، بی‌معنا و سالبه به انتفاء موضوع است. مورد تأیید بودن این‌گونه سیره‌ها، به دلیل دیگری نیاز دارد، مانند این که کسانی در حضور شارع، در فهم لغات مربوط به مسائل شرعی، به لغت‌دانان رجوع کنند و او با آگاهی از این کار، از آن نهی نکند و با سکوت خود، کار آنان را تقریر نماید و یا از او، در مورد جایز بودن رجوع به اهل لغت در این زمینه، دلیل خاصی برسد.

برای کلام، ظهوری در اطلاق منعقد نمی‌شود و در نتیجه نمی‌توان به اصالة الحقیقه تمسک نمود و اگر در مقام فتوا، دلیل بر حکم، منحصر به همین کلام باشد، چاره‌ای جز توقف نیست و از همین‌رو، فاضل نراقی، هنگام بحث از این‌که آیا در سجده واجب قرآن، رعایت شرایط سجده نماز، مانند قرار دادن مواضع هفت‌گانه بدن بر روی زمین لازم است یا نه، می‌نویسد: «ظاهر جماعة منهم الذکری و شرح القواعد و المدارک: التوقف من حیث انصراف مطلق السجود الی الشائع منه و هو سجده الصلاة» (نراقی، ۳۲۰/۵)

قسم چهارم: انصرافی که موجب پیدایش ظهوری جدید در کلام می‌گردد.

بدین معنا که کلام، باقطع نظر از این انصراف، ظهور در اطلاق دارد ولی با توجه به انصراف، ظهور در تقيید پیدا می‌کند و می‌توان بدون شک، آن را قرینه بر تقيید دانست. بنابراین جای تردید نیست که این ظهور، بر اصالة الاطلاق، رجحان دارد و در نتیجه، کلام - از باب حمل مطلق بر مقید - ظهور در مقید پیدا می‌کند. بر همین اساس، آیت‌الله خوبی در اشاره به یکی از شرایط نمازگزار می‌نویسد: «ان المتفاهم العرفی فی مثل قوله(ع): لا تصل فیما لا یؤکل لحمه، هو خصوص الحيوان فی مقابل الانسان فلا مانع من الصلاة فی شعر الانسان و نحوه.» (خوئی، ۲۷۲/۵)

توضیح آن‌که براساس روایات (نک: حرّ عاملی، ۳۶۵/۴ و کلینی، ۳۹۷/۲) نماز خواندن در پوست، مو و کُرک حیوانی که مأکول اللحم نباشد، باطل است. تعبیر «ما لا یوکل لحمه» در این روایات، اگر چه مطلق و شامل انسان نیز می‌باشد ولی با توجه به این‌که تعبیر یاد شده، در تلقی عرفی، به غیر انسان یعنی حیوانات چهارپا انصراف دارد، و این انصراف، سبب تقيید کلام می‌شود، بنابراین نماز خواندن در لباسی که از سوی انسان تهیه شده باشد، سبب بطلان آن نمی‌شود.

قسم پنجم: انصرافی که موجب پیدایش اشتراک در لفظ می‌شود

بدین معنا که لفظ دارای اطلاق، با چشم‌پوشی از انصراف، معنایی جز مطلق ندارد ولی با توجه به انصراف، دو معنا (مطلق و مقید) پیدا می‌کند. مثل این‌که فرض کنیم کلمه «صعید»، نخست برای «قسمت بیرونی زمین به طور مطلق» وضع شده باشد، ولی سپس به تدریج و به طور فراوان، در خصوص «خاک خالص» استعمال شود، به گونه‌ای که با حفظ معنای نخست، در معنای دوم نیز، به طور حقیقت استعمال گردد و در نتیجه اگر شارع فرمود: «تیمّم بالصعید»، حمل آن بر معنای نخست، نیازمند قرینه تعیین‌کننده باشد. (نک: مروج، ۷۳۲/۳)

یکی از علمای معاصر در اشاره به تاثیر این قسم می‌نویسد:

«بما ان الانصراف بحکم القرینه المنفصله، فعدمه من مقومات حجیة الاطلاق» (سیحانی، ۶۳۰/۲) مقصود وی این است که این قسم انصراف، در حکم قرینه متصله نیست، از این رو، زیانی به اصل تحقق و انعقاد اطلاق وارد نمی‌کند، ولی چون به هر حال، قرینه‌ای برخلاف ظاهر کلام - هر چند منفصله - است، مانع از حجیت آن خواهد بود؛ بنابراین نمی‌توان به چنین اطلاقی تمسک نمود.

قسم ششم: انصرافی که موجب پیدایش نقل است.

به این صورت که لفظ، در ابتدای امر، برای معنایی مطلق وضع شده باشد ولی سپس به تدریج و به طور فراوان در مقید استعمال شود و این استعمال، به حدی از کثرت برسد که معنای نخست، مهجور و متروک گردد. مانند اینکه در مثال پیشین، معنای نخست کلمه «صعید» به کلی مهجور شود و برای آن، معنایی جز «خاک خالص» باقی نماند. پرواضح است که نبود چنین اطلاقی، از مقومات اطلاق است، یعنی با مهجور واقع شدن معنای نخست، هیچ اطلاقی برای کلام منعقد نمی‌شود.

۶- نمونه‌ها

چنان‌که اشاره گردید، از کاستی‌های علم اصول، تجریدی و ناملموس بودن بسیاری از مباحث آن است. در ادامه مقاله، به انگیزه پرهیز از این کاستی، نمونه‌های متنوعی از اشاره یا استناد فقیهان به موضوع مورد بحث، در ابواب گوناگون فقه، بررسی خواهد شد. ۱- علامه حلی، پس از طرح این مسئله که اگر شخصی نذر کند با پای پیاده به خانه خدا برود، ولی تعبیر او در صیغه نذر، مطلق یعنی «بیت‌الله» باشد نه «بیت‌الله الحرام»، می‌نویسد: «اگر ثابت شود، این لفظ مطلق، به بیت‌الله الحرام، انصراف دارد، نذر او به آنجا انصراف پیدا می‌کند، در غیر این صورت، بر وی واجب است، به سوی یکی از مساجد - هر مسجدی که بخواهد - پیاده‌روی کند.» (حلی، *مختلف الشیعه*، ۱۹۹/۸)

۲- علامه حلی در مبحث قسم می‌نویسد: «اگر شخص، قسم یاد کند - در وقت معین از خوردن هرگونه طعام، خودداری نماید، قسم او با خوردن هر چیزی که به آن طعام گفته می‌شود، شکسته می‌شود، خواه آن چیز، جامد (مانند خرما و حلوا) باشد و یا مایع (مانند عسل و شیر) ولی در این که آیا با خوردن آب نیز قسم او شکسته می‌شود یا نه اشکال است زیرا از سویی در قرآن، به طعام بودن آب اشاره شده است، آن‌جا که

می‌فرماید: «و من لم يطعمه فانه مني» (البقره/۲۴۹) لکن از سوی دیگر، لفظ «طعام» آن‌گاه که مطلق باشد به آب انصراف ندارد. (حلی، تحریر/الاحکام، ۱۰/۲)

۳- محقق حلی، در مبحث وقف می‌نویسد: «لو وقف علی الجیران، رجع الی العرف»، اگر شخص، چیزی را بر همسایگان خود وقف نماید، - جهت تعیین مصداق همسایه - به عرف رجوع می‌شود. (محقق حلی، ۴۴۷/۲)

یکی از محققان معاصر، پس از تاکید بر نقش انصراف در این حکم می‌نویسد: «این انصراف، نسبت به اشخاص و مناطق، متفاوت است، برای مثال، همسایگان رئیس قبیله یا مرجع تقلید، نسبت به همسایگان شخص عادی، بیشتر است، همچنان که از نگاه عرف، مصداق همسایگان در روستاها با مصداق آن‌ها در شهرهای بزرگ فرق می‌کند». (شیرازی، ۴۴۷/۲)

۴- شهید اول، در بحث وقف می‌نویسد: «لو وقف فی سبیل الله انصرف الی کل قربه و کذا سبیل الخیر و سبیل الثواب»، اگر - به طور مطلق - چیزی را وقف راه خدا کند، این وقف، به هرگونه کاری انصراف پیدا می‌کند که موجب تقرب به خدا شود و همچنین است اگر چیزی را در راه خیر یا راه ثواب وقف نماید. (شهید اول، ۸۹)

۵- شهید اول در جای دیگر می‌نویسد: «اذا وقف علی الفقراء والعلویه انصرف الی من فی بلد الواقف». هرگاه چیزی را بر فقیران و علویون وقف نماید، - این اطلاق - به فقیران و علویونی انصراف پیدا می‌کند که در شهر و دیار او به سر می‌برند. (همان)

۶- محقق اردبیلی در بحث بیع می‌نویسد: تعبیرات «نقد»، «وزن» و «کیل» به آن چه در بلد عقد، رایج و متعارف است، انصراف پیدا می‌کند؛ در صورتی که وحدت رویه در کار باشد، ولی در غیر این صورت - مثل این که واحد وزن و کیل، متعدد باشد - معیار چیزی خواهد بود که غلبه و رواج بیشتری دارد، زیرا امور، به امر غالب و معروف آن‌ها، انصراف دارند». (محقق اردبیلی، ۵۳۴/۸)

۷- در مباحث صاحب مدارک در قسمت رضاع آمده است: «چنانچه زنی جهت شیر دادن کودکی اجاره شود و متعلق اجاره، شیر دادن خود آن زن باشد، او نمی‌تواند این کار را به دیگری واگذار کند و در صورت مطلق بودن اجاره، حکم مسئله، مواجهه با اشکال خواهد بود. (در آن دو احتمال داده می‌شود) ولی احتمال نزدیک‌تر (به واقع) آن است که در این فرض، اطلاق، به شیردادن خود آن زن انصراف دارد، زیرا این معنا از لفظ فهمیده می‌شود». (عاملی، ۴۶۲/۱)

۸ - صاحب حدائق، در مبحث صوم، دیدگاه کسانی که تعبیر «اکل و شرب» در روایات را افزون بر خوردن و آشامیدن چیزهای عادی و معمولی، شامل خوردن و آشامیدن چیزهای غیرعادی و نامتعارف نیز می‌دانند را رد می‌کند و می‌نویسد: «ان الاحکام المودعه فی الاخبار انما تنصرف الی الافراد المتکرره الشائعه دون الافراد النادره، فشمول الاخبار لغير المعتاد غير واضح». احکامی که در روایات، به ودیعه نهاده شده به افراد و مصادیق رایج و شایع انصراف دارد نه به افراد کمیاب، بنابراین شمول این روایات، نسبت به خوردن و آشامیدن چیزهای غیرعادی، روشن نیست. (بحرانی، ۵۷/۱۳)

۹- صاحب ریاض، نماز جمعه را بر انسانی که شل باشد و شل بودن او به حد زمین‌گیری رسیده باشد واجب نمی‌داند، و بر کسانی که مطلق شل بودن را در این حکم کافی دانسته و به برخی روایات و ادعای اجماع از سوی علامه، استناد نموده‌اند، اشکال می‌کند و می‌نویسد: «روایت و اجماع، هر دو به شل زمین‌گیر انصراف دارند.» (طباطبایی، سیدعلی، ۱۸۷/۱).

۱۰- همچنین ایشان در مبحث عاریه می‌نویسد: «هرگاه چگونگی استفاده از شیء عاریه شده از جهت نوع، اندازه، مکان و زمان استفاده، مطلق باشد، عاریه کننده تنها مجاز به استفاده‌هایی است که از جهات یاد شده، متعارف و عادی است و مجاز به بهره‌برداری‌های دیگر نیست، زیرا اصل در حلیت این بهره‌برداری‌ها، اذن عاریه دهنده است و اذن او، به بهره‌برداری‌های رایج و متعارف، انصراف دارد، مانند زیر انداز قرار دادن فرش و پوشش قرار دادن لحاف (هنگام خواب) و مانند اینها. (همان، ۶۲۴ و ۶۲۵)

۱۱- میرزای قمی در مبحث زکات فطره، پس از تأکید بر این که باید این زکات از چیزهایی پرداخت شود که قوت غالب انسان باشد، می‌نویسد: «اگر چیزی، به ندرت، قوت انسان واقع می‌شود، از محل بحث بیرون است، چون (تعبیر قوت) به آن انصراف ندارد.» (قمی، ۲۵۶/۴-۲۵۷)

۱۲- فاضل نراقی در استدلال بر جایز نبودن قیام روی انگشتان در موقع نماز می‌نویسد: «لفظ «قیام» که مطلق است به قیام شایع و عادی یعنی ایستادن بر روی پاها، انصراف دارد نه قیام بر روی انگشتان و نیز به سبب همین انصراف، حکم می‌شود به جایز نبودن فاصله فاحش میان دو پا به گونه‌ای که بیرون از حد متعارف باشد.» (نراقی، ۴۶/۵)

۱۳- صاحب جواهر در مبحث حج، پس از نقل این سخن محقق که «هرگاه مرد، پیش از رسیدن به مزدلفه، با همسر خود نزدیکی کند، بر او واجب است در سال آینده حج انجام

دهد» و پس از نقل حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در آن تعبیر «ان وقعت علی اهلک» به کار رفته می نویسد: «مقتضای اطلاق این روایت و نیز مقتضای فتاوی، آن است که در حکم مزبور، تفاوتی میان همسر دائم و همسر موقت نباشد، هر چند به سبب ادعای انصراف، چه بسا احتمال داده می شود، این حکم ویژه همسر دائم باشد.» (نجفی، ۳۵۱/۲۰)

۱۴- شیخ انصاری در کتاب طهارت، با اشاره به روایاتی که در آن ها، پیرامون افتادن «منی» در چاه و چگونگی تطهیر آن سخن به میان آمده می نویسد: «ادعای این که، کلمه منی (به منی حیوانی که ماکول اللحم نباشد) انصراف دارد، ممکن است.» (انصاری، کتاب الطهاره، ۲۱۳/۱)

۱۵- همچنین، ایشان در مبحث مقدار شستن صورت هنگام وضو، می نویسد: «چنانچه انگشتان شخص، از مقداری که واجب است شسته شود، بلندتر یا کوتاهتر باشد، معیار، انگشتان شخص معمولی و مستوی الخلقه است، زیرا لفظ مطلق - به خصوص لفظی که به عنوان میزان و ضابطه به کار رفته - به امر رایج و متعارف انصراف دارد.» (همان، ۱۷۰/۲)

۱۶- نیز وی، در ردّ این احتمال که خوردن و آشامیدن چیزهای غیر عادی، روزه را باطل نمی کند. می نویسد: «لفظهای «مأکول» و «مشروب» به خوردنی ها و آشامیدنی های عادی، انصراف چندانی ندارد. (همان، کتاب الصوم/۲۱)

مقصود وی آن است که بر فرضی هم که تعبیرات مزبور، به خوردنی ها و آشامیدنی های عادی انصراف داشته باشد، این انصراف، ضعیف است و به حدی نیست که بتوان آن را قرینه بر تقیید دانست.

۱۷- همچنین وی در مکاسب محرمه، ذیل عنوان «بازی با آلات قمار بدون شرط بندی»، پس از مناقشه در قمار بودن این کار می نویسد: «صرف به کار رفتن تعبیر قمار در این مورد، موجب اجرای احکام مطلقات در مورد آن نمی شود چون این مطلقات، انصراف به بازی کردن با آلات مزبور، همراه با شرط بندی دارد.» (همان، مکاسب، ۳۷۲/۱)

۱۸- در مباحث مربوط به نکاح شیخ نیز آمده است: «در صورتی که مهر، مطلق باشد، به مهرالمثل انصراف دارد، همانگونه که اطلاق ثمن در باب خرید و فروش، نیز به ثمن المثل انصراف دارد.» (همان، کتاب النکاح/۱۳۵)

۱۹- صاحب عروه، پس از تصریح به استحباب غسل بر کسی که شخص به دار آویخته شده را دیده است می نویسد: «فقیهان، استحباب این کار را مشروط به دو چیز دانسته اند یکی اینکه شخص، از روی عمد و به انگیزه دیدن او رفته باشد و دیگر اینکه

دیدن وی، پس از سپری شدن سه روز از اعدام او انجام شود. ولی معلوم نیست دلیل بر شرط دوم چیست، مگر آن که کسی، ادعای انصراف کند.» (یزدی، ۴۶۵/۱)

۲۰- امام خمینی(ره) در بحث خرید و فروش سگ شکاری، پس از اشاره به روایاتی که در آنها به «کلب الصید» تعبیر شده، می‌نویسد: «لا یبعد انصراف قوله: «کلب الصید» الی المعلم». بعید نیست این تعبیر به سگ آموزش دیده انصراف داشته باشد. (امام خمینی، مکاسب محرمة، ۶۸/۱)

۷- نتیجه

انصراف به معنای انس ذهن و توجه پیدا کردن آن به برخی از مصادیق معنای لفظ مطلق، از مباحثی است که استناد فراوان فقیهان به آن در ابواب گوناگون فقه، نشان دهنده اهمیت آن در فرایند استنباط احکام است. انصراف به این معنا را آن‌گاه می‌توان منشأ اثر دانست که ناشی از کثرت استعمال لفظ مطلق در مقید باشد و نه ناشی از کثرت و فراوانی افراد و مصادیق خارجی مقید، مگر این‌که این کثرت، به گونه‌ای باشد که بتوان آن را قرینه‌ای عرفی بر اراده مقید دانست.

در میان اقسام شش‌گانه انصراف، دو قسم نخست آن یعنی خطوری و بدوی، هیچ اصطکاکی با اطلاق ندارند، یعنی نه از انعقاد و پیدایش آن جلوگیری می‌کنند و نه از حجیت و جواز تمسک به آن.

ولی قسم سوم، به دلیل این که می‌تواند قرینه بر تقیید محسوب شود، یعنی برای این منظور، شأنیت و صلاحیت دارد، موجب اجمال در کلام و بنابراین مانع از انعقاد و شکل‌گیری اطلاق خواهد شد، و با این فرض، حجیت و جواز تمسک به آن، سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

هم‌چنان که قسم چهارم، به دلیل این که قرینه بالفعل بر تقیید محسوب می‌شود، نه تنها مانع از حجیت و جواز تمسک به اصالة الاطلاق خواهد بود، از انعقاد و تحقق اولیه آن نیز ممانعت به عمل می‌آورد.

در قسم پنجم، هر چند کلام در آغاز و با چشم پوشی از انصراف، ظهور بدوی در اطلاق دارد ولی در نهایت، وجود انصراف، مانع از حجیت و جواز تمسک به آن خواهد شد. در قسم ششم نیز همانند دو قسم سوم و چهارم، افزون بر عدم شکل‌گیری اطلاق، حجیت آن نیز منتفی خواهد بود.

فهرست منابع

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، چاپ اول، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ق.
۲. آشتیانی، محمدحسن، *بحرالفوائد*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۴۰۳ق.
۳. آشتیانی، مرتضی، *کتاب القضاء*، قم، دارالهجره، ۱۴۰۴ق.
۴. اردبیلی، احمد، *مجمع الفوائد و البرهان*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۵. آل بحر العلوم، سیدمحمد، *بلغة الفقیه*، تهران، مکتبه الصادق(ع)، ۱۴۰۳ق.
۶. انصاری، مرتضی، *کتاب الطهاره*، قم، مؤسسه الهادی، ۱۴۱۵ق.
۷. همو، *کتاب الصوم*، قم، انتشارات باقری، ۱۴۱۳ق.
۸. همو، مکاسب، قم، انتشارات باقری، ۱۴۱۵ق.
۹. همو، *کتاب النکاح*، قم، انتشارات باقری، ۱۴۱۵ق.
۱۰. همو، *فرائد الاصول*، قم، انتشارات اسماعیلیان، (بی تا).
۱۱. بحرانی، یوسف، *الحدائق الناضرة*، قم، نشر اسلامی، (بی تا).
۱۲. بروجردی، سیدحسین، *حاشیه بر کفایة الاصول*، قم، موسسه انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۱۳. تبریزی، موسی، *اوثق الوسائل*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی، ۱۳۶۹.
۱۴. حسینی یزدی فیروزآبادی، سیدمرتضی، *عناية الاصول*، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۳۹۵ق.
۱۵. حرّ عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعه*، قم، موسسه آل البيت(ع)، ۱۴۰۹ق.
۱۶. حکیم، سیدمحسن، *حقائق الاصول*، قم، انتشارات بصیرتی، ۱۴۰۶ق.
۱۷. حکیم، سیدمحمدتقی، *الاصول العامه*، بیروت، المجمع العالمی لاهل البيت(ع)، ۱۴۱۸ق.
۱۸. حلّی، علامه، یوسف بن مطهر، *مختلف الشیعه*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۱۹. همو، *تذکره الفقهاء*، قم، موسسه آل البيت(ع)، ۱۴۱۴ق.
۲۰. همو، *تحریر الاحکام*، قم، موسسه آل البيت(ع)، (بی تا).
۲۱. حلّی، محقق، *شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ق.
۲۲. حمیری قمی، عبدالله، *قرب الاسناد*، تهران، انتشارات کتابخانه نینوی، [بی تا].
۲۳. خراسانی، محمدکاظم، *کفایة الاصول*، تهران، المکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۴.
۲۴. خمینی(ره)، روح الله، *تهذیب الاصول*، قم، دارالفکر، ۱۴۱۲ق.
۲۵. همو، *المکاسب المحرمه*، قم، اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۲۶. همو، *انوار الهدایه*، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۴۱۵ق.
۲۷. خویی، سیدابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۰۱ق.
۲۸. رشتی، حبیب الله، *بدائع الافکار*، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، ۱۳۱۳ق.
۲۹. روحانی، سیدصادق، *زبده الاصول*، انتشارات مدرسه امام صادق(ع)، ۱۴۱۲ق.

۳۰. سبحانی، جعفر، *المحصل فی علم الاصول*، قم، مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۴۱۹ق.
۳۱. همو، *الوسیط فی اصول الفقه*، قم، مؤسسه امام صادق (ع) ۱۴۲۹ق.
۳۲. شهید اول، محمدبن مکی، *اللمعة دمشقیه*، قم، دارالفکر، ۱۴۱۱ق.
۳۳. شهیدثانی، زین الدین، *الروضة البهیة*، قم، انتشارات داوری، ۱۴۱۰ق.
۳۴. همو، *مسالك الافهام*، قم، انتشارات معارف اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۳۵. شیرازی، سیدصادق، *حاشیه بر شرائع الاسلام*، تهران، انتشارات استقلال، ۱۴۰۹ق.
۳۶. صدر، سید محمدباقر، *دروس فی علم الاصول*، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۴۰۶ق.
۳۷. صدرالمتألهین، محمد، *اسفار*، با تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۳۸. صدوق، محمدبن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۹. همو، *الخصال*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۴۰. طباطبایی، سیدعلی، *ریاض المسائل*، قم، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، (بی‌تا).
۴۱. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *بداية الحکمه*، قم، مکتبه الطباطبایی، [بی‌تا].
۴۲. طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، المکتبه المرتضویه، (بی‌تا).
۴۳. طوسی، محمدبن حسن، *تهذیب الاحکام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۴۴. عاملی، سیدمحمد، *نهاية المرام*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۴۵. عراقی، ضیاءالدین، *نهاية الافکار فی مباحث الالفاظ*، قم، نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۴۶. فاضل لنکرانی، محمد، *سیری کامل در اصول فقه*، تنظیم محمددادستان، قم، انتشارات فیضیه، ۱۳۷۹.
۴۷. فیروز آبادی، مجدالدین، *القاموس المحيط*، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۴۸. کلینی، محمدبن یعقوب، *کافی*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۴۹. گلپایگانی، سیدمحمدرضا، *افاضة العوائد*، تعلیق علی دررفوائد، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۷ق.
۵۰. مروج، سیدمحمدجعفر، *منتهی الدراییه*، قم، انتشارات امیر، ۱۴۰۹ق.
۵۱. مشکینی، ابوالحسن، *حاشیه بر کفایه*، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۶۴.
۵۲. مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، قم، انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۷.
۵۳. میرزای قمی، ابوالقاسم، *غنائم الايام فی مسائل الحلال و الحرام*، مکتب الاعلام الاسلامی، (بی‌تا).
۵۴. نایینی، محمدحسین، *اجود التقريرات*، قم، انتشارات مصطفوی، (بی‌تا).
۵۵. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۵۶. نراقی، احمد، *مستندالشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، ۱۴۱۵ق.
۵۷. همدانی، آقا رضا، *مصباح الفقیه*، مکتبه الصدر، (بی‌تا).
۵۸. یزدی، سیدمحمدکاظم، *العروة الوثقی*، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۹ق.

